

بررسی وجوه نوستالژی در شعر حافظ

دکتر نجمه نظری* - مریم شاهی**

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینای همدان - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینای همدان

چکیده

نوستالژی از اصطلاحات علم روان‌شناسی و به معنای دل‌تنگی، حسرت‌زدگی، و غم غربت است که از دیرباز، در ادبیات فارسی نمود گسترده‌ای داشته و جایگاهی ویژه را در شعر غنایی به خود اختصاص داده است. هدف ما در پژوهش حاضر بررسی وجوه نوستالژی در اشعار حافظ در سه بخش فردی، سیاسی-اجتماعی، و عرفانی با روش توصیفی - تحلیلی است. عصر حافظ دوره‌ای بحرانی در تاریخ ایران بوده است؛ از این‌رو، تأثرات حاصل از اوضاع نابهنجار سیاسی-اجتماعی در سروده‌های این شاعر بسیار برجسته است؛ به گونه‌ای که بسیاری از مصادیق نوستالژی در شعر حافظ ریشه در زمینه‌های سیاسی-اجتماعی عصر او دارد. اندیشه‌های عرفانی خواجه در نگاه به گذشته ازلی و هبوط انسان به کره خاکی با حسرت و اندوه جدا شدن از عالم معنا پیوند می‌خورد و نگاه متفاوت حافظ به این مسأله هم شایسته بررسی است. با توجه به شخصیت فعال و مؤثر حافظ، در شعر او موارد نقض نوستالژی را نیز می‌توان مشاهده کرد؛ اندیشه‌هایی چون غم‌ستیزی و شادخواری، امیدواری به آینده، توکل به لطف خدا و رضا دادن به داده او حافظ را یاری کرده است تا در آن روزگار سیاه، اسیر سلطه غم و حسرت نشود.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، شعر حافظ، غم غربت، آرمان‌شهر، تحلیل متن.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۴/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰

*Email: najmenazari@gmail.com

**Email: Maryam.shahedi@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر برجسته قرن هشتم هجری، در ادبیات فارسی جایگاهی رفیع و دست‌نیافتنی دارد. کمتر شاعری را در سطح جهانی می‌توان یافت که شعرش به‌لحاظ محتوا و فرم، چنین قابل توجه و ماندگار باشد. اندیشه والا، بلاغت کم‌نظیر، موسیقی دل‌نشین، و زبان فاخر در کنار عاطفه قوی سروده‌های حافظ را بسیار برجسته کرده است. درباره محتوای ارزشمند شعر حافظ کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده است. در این آثار، به موضوعاتی چون مرثیه‌های فردی و اجتماعی، عاشقانه‌ها، انتقادهای سیاسی-اجتماعی، و هبوط از دیدگاه حافظ پرداخته شده است؛ با این حال، هربار با خواندن شعر حافظ می‌توان از دریچه‌ای متفاوت، به زیبایی‌ها اشعار این شاعر و هنرنمایی‌های او نگریست. آنچه در این اشعار کم‌وبیش آشکار است، ردّ پا یا حضور دل‌تنگی و یادآوری حسرت‌بار خاطرات گذشته است که اصطلاحاً نوستالژی نامیده می‌شود.

نوستالژی از جمله اصطلاحات علم روان‌شناسی و به‌معنای دل‌تنگی برای میهن یا خانه و خانواده، درد دوری، غم غربت، حسرت گذشته، و آرزوی بازگشت به آن است. غم غربت صفت روح بشری است و سابقه آن به زمان حضرت آدم(ع) بازمی‌گردد. خوردن میوه ممنوعه و هبوط انسان منجر به پیدایش نخستین حسرت و غم غربت ناشی از دور افتادن از اصل و مبدأ شد.

مصادیق نوستالژی را در ادبیات فارسی در دوره‌های گوناگون، به‌صورت گسترده می‌توان دید. حسرت و دل‌تنگی می‌تواند برخاسته از زمینه‌های فردی، عرفانی، سیاسی، اجتماعی و... باشد. در شعر حافظ، جلوه‌های گوناگون نوستالژی فردی مانند دل‌تنگی برای شیراز، یاد جوانی، و یاد عزیزان از دست‌رفته دیده می‌شود؛ همچنین، یادآوری گذشته ازلی و عالم معنا و تأمل در هبوط انسان در

شعر حافظ، جایگاهی خاص و البته متفاوت با بسیاری از شاعران دیگر دارد که شایسته تأمل و بررسی است. سرنگون شدن حکومت ابواسحاق اینجو، ممدوح و شخصیت سیاسی مورد علاقه حافظ، و به تخت نشستن امیر مبارزالدین که همراه با رواج گسترده ریا، تعصب، و قشری‌گری است، از مهم‌ترین زمینه‌های سیاسی-اجتماعی نوستالژی در شعر حافظ به‌شمار می‌رود؛ علاوه بر اینها، حسرت دور شدن از عشق و رندی که سرنمون ازلی است، در اثر غلبه دیدگاه‌های زاهدانه، در شعر حافظ نمودی برجسته دارد. آشنایی با جنبه‌های گوناگون نوستالژی و موارد نقض آن در شعر حافظ می‌تواند ما را با گوشه‌ای دیگر از شعر و شخصیت والای این شاعر آشنا کند.

در زمینه مباحثی چون دیدگاه حافظ درباره هبوط و گذشته ازلی، نارضایتی او از اوضاع سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی عصر خود، علاقه او به شیراز، و بازتاب اندوه از دست دادن عزیزان در شعر حافظ بسیار سخن گفته شده است؛ هرچند برای شناخت حافظ و شعر او باید ایران و فرهنگی را که او در آن پرورده شده است، شناخت. داریوش آشوری در کتاب *عرفان و رندی در شعر حافظ*، به بررسی «زمان ازلی و یادکرد آن و هوای بازگشت» در اشعار این شاعر پرداخته است؛ محمد معین در کتاب *حافظ شیرین‌سخن*، اوضاع سیاسی-اجتماعی عصر حافظ، ممدوحان این شاعر، سفرهای او و بازتاب اندوه از دست دادن عزیزان در شعر او را بررسی کرده است؛ قاسم غنی در کتاب *تاریخ عصر حافظ*، به تفصیل اوضاع سیاسی-اجتماعی عصر حافظ و بازتاب آن در شعر این شاعر را کاویده است؛ علی‌رضا نیکویی در مقاله‌ای با عنوان «زمان و روایت در شعر حافظ»، به بازخوانی و تفسیر رویدادهای کنونی در پرتو یک رویداد برین، پیشین، و نمادین، رفتن به زمان قدسی و بی‌اعتبار کردن زمان ناسوتی، و اسطوره بازگشت جاودانه در شعر حافظ پرداخته است؛ تقی پورنامداریان در کتاب *گمشده لب*

دریا بخشی با عنوان «میثاق الست، امانت... و عالم مثالی شعر حافظ» دارد؛ اثر برجسته دیگر در این زمینه کتاب *از کوچه زندان* از عبدالحسین زرین‌کوب است. در زمینه نوستالژی در شعر سنتی فارسی نیز آثاری نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به پایان‌نامه‌های «نوستالژی در شعر کلاسیک عرفانی (حدیقه، مخزن‌الاسرار، منطق‌الطیر، و مثنوی معنوی)» از کلاهیچیان (۱۳۸۶) و «بررسی نوستالژی و غم غربت در شعر عرفانی» از صادقی (۱۳۸۱) اشاره کرد. در شعر معاصر نیز نوستالژی به صورت غم غربت و دوری از وطن، یاد از دوران کودکی، یاد از ایران باستان و صدر اسلام و... دیده می‌شود. شاخه دیگری از نوستالژی نیز پس از پایان جنگ تحمیلی در ادبیات ما به وجود آمد و آن یادآوری خاطرات و ارزش‌های هشت‌سال دفاع مقدس بود. (حجازی و کریمی ۱۳۹۰: ۳۸) از آنجاکه اثر مستقلی درباره نوستالژی در شعر حافظ تألیف نشده است، پرداختن به این موضوع برای آشنایی بیشتر با این شاعر ضروری است.

مفاهیم مرتبط با نوستالژی

مفاهیم، اصطلاحات، و مباحث مرتبط با نوستالژی بسیار هستند؛ رمانتیسم، پست‌مدرنیسم، اسطوره، آرمانشهر، خاطره، وطن، و آرکائیسم از این جمله‌اند؛ از این‌رو، در اینجا ارائه توضیحی مختصر درباره این موارد ضروری است.

۱- **رمانتیسم:** نوستالژی در میان مکتب‌های ادبی، بیش از همه با مکتب رمانتیسم ریشه‌ها و گرایش‌های مشترک یا مشابه دارد. درحقیقت، می‌توان نوستالژی را زیرمجموعه رمانتیسم به‌شمار آورد. «اندوه رمانتیک از دیدن گذشت بی‌رحمانه زمان شدت می‌یابد. این اندوه معمولاً زائیده توقعات تسکین‌ناپذیر قلبی است که در جهانی بی‌احساس و بی‌ایمان گرفتار شده است»؛ (سیدحسینی ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۸۱) از این‌رو، تأسف از گذر زمان و حسرت زمان از دست‌رفته از اصول مشترک در نوستالژی و رمانتیسم است. «مشخصه بینش رمانتیک این باور دردآلود است که

واقعیت حاضر فاقد برخی ارزش‌های انسانی است؛ ارزش‌هایی که بیگانه شده‌اند.» (سهیر و لووی ۱۳۸۳: ۱۳۱)

۲- **اسطوره:** اسطوره را می‌توان از مفاهیم مرتبط با نوستالژی به‌شمار آورد. اسطوره با خاطرات جمعی ملت‌ها پیوند می‌خورد. دلیل پایدار بودن اسطوره‌ها اشتراکات روح بشر در طول تاریخ است؛ زیرا اسطوره دربردارنده آرزوها و رؤیاهای انسان است. «محرک هر اسطوره نیازی است برای رفع ناسازه‌ای (paradox) که رفع‌نشدنی است.» (استروس ۱۳۷۶: ۱۵) به نظر برخی، اساطیر بیش از آنکه به گذشته مربوط باشند، با آینده مرتبط هستند و انسان امروزی با ساختن اسطوره در پی تحقق آن در آینده است. «پل ریکور توان اصیل هر اسطوره‌ای را در آن می‌داند که مرزهای زندگی فکری یک اجتماع خاص یا یک ملت را تعالی دهد و معتقد بود که اسطوره هر اجتماع دارنده عنصری است که مرزهایش را فراتر از آنچه هست، می‌برد.» (رحیمی ۱۳۸۱: ۱۰۷) از جمله مواردی که انسان در اساطیر در پی آن است، «سر هبوط و امید رستگاری و خواست شناخت موطن اصلی خویش و شوق بازگشت بدان است.» (کراپ و دیگران ۱۳۷۶: ۱۲-۱۳)

۳- **آرمان‌شهر:** همچنان‌که پیشتر گفته شد، عنصر اصلی رمانتیسیم نارضایتی و اعتراض به وضع موجود است که این نارضایتی گاه به شکلی منفعل و بازدارنده نمایان می‌شود و گاه به صورتی فعال و پیش‌برنده؛ کسانی که به جبر گرایش دارند، غالباً در اندوهی انفعالی فرومی‌روند و در مقابل، نزد کسانی که به اختیار و توانایی انسان معتقدند، نوستالژی غالباً به شکلی فعال و پیش‌برنده نمایان می‌شود؛ بنابراین، واکنش افراد هنگام نارضایتی از اوضاع متفاوت است؛ برخی به گذشته می‌گریزند و با پناه بردن به آرمان‌شهری در گذشته، خود را تسلی می‌دهند. برخی نیز با امید به تحقق آرمان‌ها و آرزوهای خود به ترسیم آرمان‌شهری در آینده می‌پردازند. گاهی این گریز صورتی عینی می‌یابد. اگر برخی افراد با سفرهای

جغرافیایی در پی یافتن جامعه‌ای آرمانی هستند، برخی نیز با سفرهای رؤیایی در تاریخ در آرزوی یافتن جامعه ایده‌آل خود هستند. «این جست‌وجو می‌تواند به انحای مختلف صورت پذیرد؛ در خیال یا در واقعیت.» (سه‌یر و لوی ۱۳۸۳: ۱۳۳) درحقیقت، دیدگاه دوم بیانگر اندیشه‌ای است که «می‌خواهد فردوس را در آینده واقعی از نو بسازد. در این دیدگاه که برای مثال، والتر بنیامین و هربرت مارکوزه در آن شریک بودند، خاطره گذشته در خدمت مبارزه برای آینده درمی‌آید.» (همان: ۱۳۳) ترسیم آرمان‌شهر همواره از مکانیزم‌های دفاعی بشر در برابر سختی‌ها و مشکلات روزگار بوده است.

۴- **خاطره:** خاطره یکی از عناصری است که میان گذشته، حال، و آینده پیوند برقرار می‌کند. یادآوری خاطرات هنگامی که همراه با دل‌تنگی و حسرت است، از نمودهای برجسته و قابل ملاحظه نوستالژی است. خاطره در دو حوزه قابل بررسی است: خاطرات فردی و جمعی. خاطرات فردی رویدادها و موضوعاتی چون دوران کودکی، جوانی، وصال یار، حضور عزیزان، محل سکونت در گذشته و... را دربرمی‌گیرد. خاطرات جمعی دربرگیرنده رویدادهایی است که جنبه قومی یا ملی دارند؛ مانند جنگ، انقلاب، و حضور یا فقدان یک پیشوای مذهبی یا سیاسی؛ برای مثال یکی از نمودهای خاطرات جمعی روح سنت‌گرایی و بازگشت به دوران ایران باستان است که به‌ویژه در دوره‌های افول عظمت ایران در ادبیات فارسی بازتاب بسیار داشته است؛ نمونه‌های بارز آن را در سروده‌های مهدی اخوان ثالث می‌توان دید.

۵- **روان‌شناسی و ادبیات:** نوستالژی به معنای دل‌تنگی، حسرت‌زدگی و غم غربت، اصطلاحی است که از علم روان‌شناسی وارد ادبیات شده است؛ بنابراین، لازم است پیش از پرداختن به مبحث نوستالژی، توضیحی مختصر درباره ارتباط روان‌شناسی با ادبیات داده شود. «اول بار افلاطون بود که در رساله *فدروس*، شعر

حقیقی را نوعی هذیان دانست که از ذهن انسانی پریشان‌حال و آشفته‌خاطر تراوش می‌کند. ارسطو هم آنجا که برای نمایش تراژدی، «تأثیر سبک‌شدگی و تزکیه» قائل بود، درواقع، دست به تفسیر روان‌شناسانه در مورد ادبیات بر بیننده و خواننده زده بود.» (شایگان‌فر ۱۳۸۰: ۱۰۰)

در نقد روان‌کاوانه، توجه به زندگی و شخصیت هنرمند اهمیت زیادی دارد؛ زیرا روان‌کاو بر آن است تا سرچشمه خلق اثر هنری و انگیزه‌های اقدام به خلق آن را بررسی کند. فروید پیوند تنگاتنگی میان آفرینش هنری و بیماری روحی می‌بیند و می‌کوشد نقش ناخودآگاه را در آفرینش هنری نمایان سازد. (تادیه ۱۳۷۷: ۲۰۹) در این شیوه نقد، علاوه بر تحلیل متن ادبی، انگیزه‌های خالق اثر ادبی و تأثیر متن بر خواننده نیز بررسی می‌شود. نوستالژی یکی از انگیزه‌های مهم برای خلق آثار ادبی است. نوستالژی عاطفه نیرومندی است که گاه می‌تواند تمام ذهن هنرمند را در خلق اثر ادبی فراگیرد. «تحلیل آفریده هنری از حیث نمودهای نوستالژیک، درحقیقت، شناختن معیار و میزان توجه به گذشته، موضع‌گیری او در مواجهه با حال و آرزوهایش برای آینده است و این همه، یعنی آشکار شدن نوع نگرش او نسبت به هستی و جنبه‌های بسیار بااهمیتی از شخصیتش»؛ (کلاهچیان ۱۳۸۶: ۳۰) از این‌رو، بررسی نمودهای نوستالژی در یک اثر ادبی گامی برای شناخت بیشتر و بهتر صاحب اثر به‌شمار می‌رود.

انواع نوستالژی در شعر حافظ

نمودهای نوستالژی در شعر حافظ را می‌توان در سه بخش فردی، سیاسی- اجتماعی، و عرفانی بررسی کرد که در ادامه، بدانها پرداخته می‌شود.

۱- نوستالژی فردی

نوستالژی فردی در شعر حافظ مواردی چون دوری از وطن، دوری و مرگ عزیزان، و یاد ایام جوانی را دربرمی‌گیرد.

الف. دوری از وطن

چنان‌که گذشت، یکی از دلایل مهمی که موجب حسرت‌زدگی و غم غربت می‌شود، دوری از وطن است. غم دوری از وطن در عمیق‌ترین لایه‌های روح و روان حافظ ریشه دارد. از دلایل وابستگی و دل‌بستگی خواجه به شهر شیراز، دوران خوشی است که در آن سپری کرده است. حافظ سفری به یزد دارد که ظاهراً به دلیل دلتنگی از شاه‌شجاع بوده است.

«درست روشن نیست که در این اقامت بر او چه گذشته است، ولی به زودی اندوه بر او غلبه کرد. کم‌اعتنایی شاه‌یحیی که قدر او را نمی‌دانست، خشکی مردم «دارالعباده»، محیط تنگ و بسته که با هوای شیراز به‌کلی متفاوت بوده، همه اینها موجب دلتنگی او است:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
و آرزو می‌کند که به «کوی میکده دیگر علم برافرازد». کوی میکده، شیراز است.»
(اسلامی ندوشن ۱۳۷۴: ۲۹۵)

حافظ در یزد غزل دیگری سروده است که بیانگر اندوه و نارضایتی او و آرزوی بازگشت به شیراز است:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۴۲۹)

و نیز در غزلی دیگر چنین روایت می‌کند:

گر از این منزل ویران به سوی خانه روم دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم
(همان: ۴۳۰)

«در این هنگام، حافظ پیر، فرسوده و به مقصود نرسیده و از آمدن پشیمان است و توشه سفر مراجعت را ندارد. تنها به اقرب احتمال، یار را زیارت کرده و چون نتوانسته است با او برگردد، با وعده مکاتبه با وی تصمیم به بازگشت می‌گیرد. حسن اتفاق را وزیر عصر، یعنی خواجه جلال‌الدین توران‌شاه که او را سابقه معرفت و نعمت بود، در این سفر تصمیم داشت از یزد به شیراز برگردد.» (معین ۱۳۷۵: ۱۵۳-۱۵۴)

عشق حافظ به شیراز حافظانه و چندبعدی است. غیر از رضایت نسبی از اوضاع سیاسی- اجتماعی در دوره‌های خاص، روابط عاطفی نیز در این میان نقش دارد. حافظ در شیراز دل‌بستگی‌های عاطفی به عزیزانی چون یار و خانواده دارد. رشته علایقی این‌چنینی نیز او را پایبند و دل‌بند کرده است:

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم‌گریبی و غربت چو برنمی‌تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۳۲۷)

ب. دوری از معشوق و دیگر عزیزان

لحظه‌های هجران و دوری از معشوق از عالی‌ترین و زیباترین مضامین ادب غنایی است. در این سروده‌ها دل‌تنگی و حسرت ایام وصال بسیار دیده می‌شود. بسامد مضامینی از این دست در غزل حافظ فراوان است؛ از این‌رو، به ذکر مواردی چند بسنده می‌کنیم:

دلبر برفت و دل‌شدگان را خبر نکرد یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
(همان: ۲۱۳)

در این غزل، معشوق خواجه، او را بی‌خبر ترک کرده است. خواجه در وطن خویش احساس دل‌تنگی می‌کند و از دوری و سفر ناگهانی معشوق، ناله سر می‌دهد؛ همچنین، در سروده‌های زیر این احساس را می‌توان دید:

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۸۲)

دل از من برد و روی از من نهان کرد خدا را با که این بازی توان کرد
(همان: ۲۱۰)

دید ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد
(همان: ۲۱۵)

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد به وداعی دل غم‌دیده ما شاد نکرد
(همان: ۲۱۲)

نکته قابل توجه در غزل حافظ این است که برخلاف غزل سعدی که شاعر ناگزیر ترک یار و عزم سفر می‌کند، غالباً یار قصد سفر نمی‌کند. این امر با زندگی شخصی و نگاه این دو شاعر نسبت به سفر ارتباط دارد.

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد
(همان: ۱۷۸)

این غزل یادمان حسرت‌انگیز روزگارانی است که شاعر در کنار یاران رازدار و مهربان به سر می‌برده و حال از فراق آنان به بند غم مبتلا شده و به یاد و خاطره ایام وصل پناه برده است. آرزوها و حسرت‌ها درون شاعر بیدار شده‌اند. خاطرات خوب دوران گذشته در مقایسه با حال، شاعر را متأثر و دل‌تنگ کرده است. دو مصراع در تمام ابیات غزل همانند پلی هستند که میان گذشته و حال واقع شده‌اند؛ گذشته‌ای سرشار از صفا، وفا، مهربانی و شادی. از دلایل این رنج و غم می‌تواند اوضاع نامساعد اجتماع و نبودن نشانی از یاران همدم و همراه باشد که موجب تکرار عبارت «یاد باد» شده است.

ج. مرگ عزیزان

یکی از علت‌های مهم حسرت‌زدگی و دل‌تنگی برای گذشته، از دست دادن عزیزان است. بارزترین جلوه این دل‌تنگی را در نوع ادبی مرثیه می‌توان دید که از

زیربنای عاطفی استواری برخوردار است. اندوه و حسرتی که به دنبال مرگ عزیزان شاعر را دربرمی‌گیرد، بخشی از تأثیرگذارترین سروده‌ها را در ادبیات رقم می‌زند. مرثیه که از نظر ماهیت، جزء ادب غنایی است، در ادب فارسی سابقه‌ای کهن دارد و در نخستین دیوان شعر فارسی، یعنی دیوان رودکی نیز دیده می‌شود. در مجموعه اشعار شاعران معاصر چنین نمونه‌هایی فراوان است؛ مانند مرثیه احمد شاملو درباره فروغ فرخزاد و جلال آل‌احمد. (شمیسا ۱۳۸۳: ۱۵۶)

مرثیه به دو نوع شخصی و غیرشخصی تقسیم می‌شود؛ مرثیه‌هایی که در سوگ اعضای خانواده، خویشان، و دوستان سروده می‌شوند، جنبه شخصی دارند. مرثیه‌های غیرشخصی ممکن است سیاسی، اجتماعی، یا دینی و مذهبی باشند؛ از این‌رو، به مرثیه‌هایی که در رثای ابواسحاق سروده شده‌اند در بخش سیاسی- اجتماعی می‌پردازیم.

با توجه به شواهدی که در شعر حافظ دیده می‌شود و حدس برخی صاحب‌نظران و آنچه در تذکره‌ها از آن سخن رفته است، می‌توان از چند مرثیه شخصی در شعر حافظ یاد کرد؛ از جمله مرثیه‌هایی که در مرگ همسر و فرزند سروده شده است.

«شاید غزل زیر اشارتی به مرگ فرزند او (به اقرب احتمال شاه‌نعمان) دارد:
ز گریه مردم چشم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان چون است
اگر قطعه ذیل از حافظ باشد، ماده‌تاریخ وفات فرزند و به اقرب احتمال، همسر خواهد بود:

صبح جمعه بد و سادس ربیع نخست که از دلم رخ آن ماهروی شد زایل
اگر گفتار مؤلف *مرآت‌الصفا* صحیح باشد، باید گفت حافظ را دو فرزند بوده است که یکی در کودکی وفات کرده و دیگری موسوم به شاه‌نعمان که به سن رشد و جوانی رسیده است، به هندوستان مسافرت کرد و همانجا به رحمت ایزدی پیوست.» (معین ۱۳۷۵: ۱۴۱)

حافظ مرثیه دیگری نیز در سوگ فرزند سروده است که در آن با تأسف و حسرت و دلتنگی از عزیز بودن فرزندش، زحماتی که برای پرورش او متحمل شده و ناگزیری مرگ و ناتوانی انسان در برابر تقدیر یاد کرده است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۰۸)

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق رنگین
(همان: ۱۴۰)

همچنان که دیده شد، غزل‌هایی که در رثای فرزند سروده شده‌اند، از دردناک‌ترین و غم‌انگیزترین اشعار حافظ به‌شمار می‌روند. برخی از محققان معتقد هستند که غزل ذیل مرثیه حافظ در سوگ همسر خویش است. (ر.ک: معین ۱۳۷۵: ۱۳۹)

آن یار کزو خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۹۰)

در این مرثیه‌ها وحدت موضوع بیشتر به چشم می‌خورد. گویی اندوه و حسرت و دلتنگی تمام ظرفیت غزل را پر کرده و کمتر جایی برای پرداختن به مضامین دیگر باقی گذاشته است.

د. غم پیری و یاد روزگار جوانی

پیری غالباً مفهومی تأثیربرانگیز و ناامیدکننده دارد و پیام‌آور مرگ و زوال است. این مفهوم حسرت‌آلود و غم‌انگیز از دیرباز، در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان بازتاب یافته است. این احساس که ریشه در گذرا بودن عمر و ناپایداری جهان دارد، خاص انسان است؛ بشر زمان‌آگاه ناگزیر دردمند نیز می‌شود:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کین اشارت ز جهان گذران ما را بس
(همان: ۳۴۰)

حافظ با تأسف و اندوه از پیری و بی‌ثمری عمر یاد می‌کند:

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۵۳۵)

گاه نیز سخن از پیری با حسرت روزگار جوانی همراه می‌شود:

ز دیده خون بچکاند فسانه حافظ چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند
(همان: ۱۸۱)

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش پیرانه‌سر بکن هنری ننگ و نام را
(همان: ۸۸)

ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
(همان: ۵۰۶)

از نگاه حافظ، جوانی و عمر نعمت و فرصتی ارزشمند برای عشق ورزیدن، رندی، و کسب معرفت است؛ از این‌رو، حسرت روزگار جوانی و عمر رفته در شعر او جایگاهی خاص دارد. از سوی دیگر، اوضاع نامساعد سیاسی - اجتماعی، از دست دادن عزیزان، و... نیز در سال‌های پایانی عمر خواجه سایه‌ای از حزن و دل‌تنگی بر زندگی او گسترده بود. «در سال‌های پیری حافظ فقر نیز به سراغ او آمده بود. در چنین فقر و درماندگی طبیعی بود که سایه اندوه حتی صحبت این رند پیر را حزن‌انگیز کند. درست است که طبع ملول و مردم‌گریز او تازگی نداشت، اما در سال‌های پیری ظاهراً افزونی یافته بود.» (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱۶۲)

۲- نوستالژی سیاسی - اجتماعی

آنچه نوستالژی را که مقوله‌ای مرتبط با روان‌شناسی و ادبیات است، به اجتماع پیوند می‌دهد و غم غربت و مؤلفه‌های آن را در ارتباط با مسائل اجتماعی تبیین می‌کند، لحظه‌هایی است که شاعر یا نویسنده ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر خود را که عمیقاً در وجودش ریشه دوانیده‌اند، با هنجارها و ارزش‌های مسلط و رسمی جامعه همسو نمی‌بیند. مسائل سیاسی - اجتماعی از مهم‌ترین عوامل ایجاد نوستالژی در شعر خواجه شیراز است. اگر به عصر حافظ که از سیاه‌ترین

دوران‌ها در تاریخ ما است، توجه کنیم، تیرگی‌های فراوانی را که بر روزگار و زندگی خواجه سایه افکنده است، می‌بینیم.

الف. حاکمیت ستم و حسرت روزگار دادگری

جامعه زمانه حافظ از هم‌گسیخته، ناامن، و بویناک از فساد است که بر فضای شهر حکومت می‌کند. دوران حافظ همچنان‌که از دیوانش پیدا است، پر از بی‌ثباتی، بی‌نظمی، ناآرامی، بی‌اعتمادی رجال سیاسی، و بیم از غدر و کارشکنی درباریان است.

«این دوره از حیث سبک‌مایگی و آشفتگی، کمتر در تاریخ ایران نظیری یافته، انحطاط را در همه شئون خود راه داده بوده است؛ در اخلاق، در نحوه اندیشیدن و بیان کردن، در فرمانروایی و فرمانبری... هرگوشه از خاک ایران در پنجه امیری اسیر بوده است. حتی قریه‌هایی چون ابرقو و میبد که امروز بخش‌های کوچکی بیش نیست، حکومت خودمختاری می‌داشتند.» (اسلامی ندوشن ۱۳۷۴: ۱۱۷)

شاعر در بطن جامعه، به نابسامانی‌ها و پریشانی‌ها می‌نگرد و به دلیل درک و حساسیت بالایی که دارد، بیش از دیگران دچار درد و حسرت و اندوه می‌شود. او خود را در این آشفته‌بازار تنها و غریب و بی‌هم‌زبان می‌بیند. برخی با بهت و حیرت شاهد این واقعیت‌های تلخ هستند و سکوت اختیار کرده‌اند، اما ناامنی، آزار دشمنان و بدخواهان، اختلاف و نزاع بین ارباب قدرت و... موجب دردمندی و اندوه عمیق حافظ شده است:

سینه مالمال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۵۴)

غزلی که با این بیت آغاز می‌شود، یکی از بهترین نمونه‌هایی است که وضعیت حافظ و روزگار او را نشان می‌دهد.

«نشانه کمال دلتنگی و ناامیدی از وضع روزگار است. نشانه تراکم تجربه‌های تلخ از بی‌وفایی‌ها و ناپکاری‌های مردم که فشار مصیبت، آنها را به پایین‌ترین درجه اخلاقی تنزل داده است. دیگر حافظ به انتهای عمر نزدیک می‌شود. دوستان هم‌دل رفته‌اند. از آن «یاران زیرک» و کسانی که در «مجلس انس» خوانده می‌شدند، خبری نیست. حافظ در حکم کسی است که خانه فروریخته‌ای را ترک می‌گوید؛ زیرا آن را دیگر ترمیم‌پذیر نمی‌یابد و باید خانه دیگری به جایش ساخت.» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۸: ۳۵۱)

ب. حکومت امیرمبارزالدین محمد

در بحث از تأثرات روحی و نوستالژی سیاسی- اجتماعی در غزل حافظ، دوره شش‌ساله حکومت امیرمبارزالدین محمد را که از تأثیرگذارترین و مهم‌ترین بخش‌ها است، نباید از نظر دور داشت؛ امیری که «دوره‌اش تجدیدعهده‌ی بود با هرآنچه سالوس بود و ریا.» (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۴۸) این فرد پس از تسلط بر شهر، هرآنچه برای اهل ذوق و رندان شهر مایه لذت و طرب است، مشروع و نامشروع، از آنها می‌گیرد. تعصب و جزم‌اندیشی و نبودن آزادی عقیده و بیان حکومت این مرد را برای آزاداندیشان و رندان شیراز غیر قابل تحمل می‌کند. حافظ در این سال‌ها هنوز جوان است و روح سرکش و ذهن سرشار از آگاهی او نمی‌تواند این فضا را برتابد؛ از این‌رو، غریب‌وار به این اوضاع می‌نگرد. او «یک صدای تنها است، غریب است، کسی هم‌دل و هم‌زبان او نیست و سخنش فریاد ستم‌دیدگان از دست ستمکاران است و به گوش آنها که عاشقان خویشتن‌اند، خوش نمی‌آید. او شاید از گذرگاه‌های شهر هم با بیم و نگرانی می‌گذرد.» (استعلامی ۱۳۸۷: ۹۴)

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است صراحی می‌ناب و سفینه غزل است
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۱۲۴)

تبیین اندوه نوستالژیک حافظ از این اوضاع میسر نیست مگر با ذکر مواردی چند درباره حکومت شاه‌شیراز ابواسحاق و موقعیت خواجه در آن ایام، که در تقابل و تضاد با این دوره قرار می‌گیرد.

ج. حکومت ابواسحاق

در دیوان حافظ، نشانه‌هایی چند مبنی بر علاقه حافظ به این شاه جوان دیده می‌شود.

«در روزهایی که شیراز مثل یک خاتم فیروزه ابواسحاقی، درخشان و بی‌غبار، در انگشت قدرت شاه‌شیراز تلالؤ داشت، حافظ روزهای جوانی را می‌گذرانید و شاید با پادشاه اینجو چندان تفاوت سنی نداشت. شیراز پر از غوغا در سکوت و آرامش به سر می‌برد و شاه‌ابواسحاق، حکمران محبوب شهر، مدعیان را از میدان به در کرده بود.» (استعلامی ۱۳۸۷: ۱)

در چنین اوضاعی، مردم در آرامش، امنیت، و آبادانی زندگی می‌کردند. علم‌دوستی و ادب‌پروری شیخ در روزگار کساد بازار علم و ادب، برای حافظ و شاعران دیگر بسیار ارزشمند بود. سال‌های حکومت ده‌ساله او از بهترین دوره‌های زندگی فردی و سیاسی - اجتماعی حافظ به‌شمار می‌رود؛ دوره‌ای که حافظ از آن با عنوان دولت مستعجل یاد می‌کند و پایان آن برای وی سرشار از درد و حسرت و اندوه است. انعکاس این دل‌تنگی و حسرت را در غزلی که با این بیت آغاز می‌شود، می‌بینیم:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۸۱)

در این غزل، رابطه مداح و ممدوح دیده نمی‌شود، بلکه شرح دوستی دو صاحب‌دلیل اهل ادب و هنر است و یاد روزهای خوشی که بر باد رفته است. عبارت «یاد باد» که در آغاز غزل دیده می‌شود، دری است که بر خاطرات خوش گذشته گشوده شده است؛ خاطراتی که ژرف‌ساختی از گذشته شیرین فردی او

دارد و شاعر، هوشیار و ناهوشیار، با اندوه و حسرت، این خاطرات را در تقابل با حال بیان می‌کند؛ مانند تعبیر «دامگه» در مقابل «محفل» و یا «جور و تطاول» در مقابل «ناز و تنعم». او شاه ماضی را «تو» خطاب می‌کند و این خطاب بیانگر دوستی و رابطه صمیمانه بین آنها است. بعضی غزل‌های دیگر در دیوان خواجه دیده می‌شود که به قرآینی می‌توان راجع به ابواسحاق دانست؛ از جمله غزلی با این مطلع:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۷۸)

«به حدس قوی، می‌توان گفت این غزل هم راجع به شاه‌ابواسحاق است؛ زیرا از حیث مضامین و لحن گفتار با غزل مذکور (یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود) بسیار شبیه است. (همچنین قس «یاد باد آن صحبت شب‌ها که با نوشین‌لبان/ بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود...») مؤید دیگر این است که می‌گوید:

یاد باد آنکه نگارم چو کمر بربستی در رکابش مه نو پیک جهان‌پیما بود

و «کمر بستن» صفت پادشاهان است. (معین ۱۳۷۵: ۱۸۷)

این شعر از نمونه‌های بارز نوستالژی در غزل حافظ است که در ابتدای همه ابیاتش، عبارت «یاد باد» تکرار شده است؛ روایت‌گر یک اندوه و فقدان بزرگ است و تداعی‌کننده خاطرات خوش گذشته. غرق شدن در آن خاطرات ژرف‌ساخت و روساختی پیوسته به غزل داده است؛ همچنان‌که سخن از حال و ناگواری‌های آن در این غزل کمتر دیده می‌شود.

حکومت ابواسحاق یادآور گذشته ایران و بخشش‌ها و صلح‌ها و ادب‌پروری‌ها است؛ کاخ باشکوه او چنان‌که در کتاب‌های مربوط به عصر حافظ آمده و طبق آنچه ابن بطوطه در سفرنامه‌اش نوشته است، یادآور ایوان کسری است. اینها همه عظمت ازدست‌رفته ایران را تداعی می‌کند و واضح است که این همه از نظر حافظ پوشیده نیست. چنان‌که حافظ در نوستالژی دوران ابواسحاق به دنبال وطن‌دگرایی است که زیر خاکستر تاریخ مدفون است.

غم غربت و حسرتی تلخ با یادآوری آن دوران بر غزلی با این مطلع سایه افکنده است:

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۴۳)

این غزل نمونه‌ای است سرشار از مؤلفه‌های نوستالژی؛ هم یاد شه‌ریاران و شخصیت‌های اسطوره‌ای که بر این خاک حکومت کرده‌اند، در نظر حافظ است و هم یاد و خاطره ابواسحاق و معاشران دیگر که در مجلس بزم و خلوت انس بودند و حال متفرق شده‌اند، سر بر زانو دارند، یا در بند هستند و یا بر سر دار.

د. بی‌قدر شدن هنر و یاد ایام ارجمندی آن

موضوع دیگری که نه تنها حافظ، بلکه هر شاعر و هنرمند بزرگ دیگری را آزرده و دل‌تنگ می‌سازد و یاد و خاطره گذشته ایران را در دلش زنده می‌کند، بی‌قدر و بی‌اعتبار شدن هنر و هنرمند است. روزگار حافظ زمانه‌ای است که چراغ عقل و عشق بی‌نور است. «در این وضع هنر گناه است. آزادگی تقصیر، فهم و ادراک مایه آوارگی و طرد از جامعه است و صرافان گوهرناشناس خرمهره را با در برابر می‌کنند»؛ (دشتی ۱۳۶۴: ۱۸۴) زمانه‌ای است که اهل هنر در خلوت خزیده‌اند و چون «پری، روی نهفته»‌اند و «دیوان» درشت‌خوی بی‌هنر «در کرشمه و ناز»‌اند. در چنین روزگاری حافظ را به زمانه اعتمادی نیست:

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۴۴۸)

بیهوده نیست که حافظ هماره در گله است از اینکه مستعدان محرومند و بی‌خردان و بی‌گوهران، معتبر و نشانی از شایسته‌سالاری نیست:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش، همین گناهت بس
(همان: ۳۴۱)

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغانن که خزف می‌شکند بازارش
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۳۵۰)

۳- نوستالژی عرفانی

هبوط آدم که پس از خوردن میوه ممنوعه اتفاق افتاد، موضوع بحث‌های فراوان در عرفان و تصوف شده است و بسیاری از شاعرانی که اشعارشان صبغه عرفانی دارد، به آن پرداخته‌اند. روایت این ماجرا که در واقع، «حماسه مأموریت وجودی انسان در گزارش تأویلی رویداد ازلی» (آشوری ۱۳۹۰: ۱۵۳) است، از قرآن آغاز می‌شود و به دست زاهدان متعبد و سپس صوفیان اهل ذوق و درنهایت، به عارفان شاعر و عاشق می‌رسد. سخنان عارفان بزرگ در مورد این ماجرا با آنچه زاهدان خداترس در ابتدا از آن نتیجه می‌گرفتند، تفاوت‌هایی دارد. زاهدان از نافرمانی آدم (و خوردن میوه ممنوعه) متأسف بودند و به دلیل گناه پدر خود که حال عواقبش را آنها هم می‌دیدند، پیوسته در حال توبه به سر می‌بردند، اما به‌مرور، این نگرش تغییر یافت.

«هبوط آدم از مقام و جایگاه فرشته‌مانندی و معصومیت نخستین، یعنی از بهشت به جایگاه موجود گناهکار، یعنی عالم خاکی در تفسیر زاهدانه تاوان گرانی است که آدم با تسلیم شدن به «وسوسه نفس» یا شیطان پرداخته است؛ اما در تأویل تصوف شاعرانه، با تبدیل این ماجرا به داستان «سفر» روح و مأموریت هستی‌شناسیک آدم در رابطه پنهانی با خدا و نظر ویژه خدا به وی از این جهت، زمینه اصلی انسان‌شناسی صوفیانه در فرهنگ اسلامی فراهم می‌شود.» (همان: ۱۶۴)

روح انسان که نفخه‌ای الهی است، پس از سفر به تن و سپس هبوط بر کره خاکی و جدا ماندن از سرمنزل اصلی و اصل خود، پیوسته در تمنای بازگشت و وصال

است. زندگی رندانه حافظ در مسیر این سفر روحانی - جسمانی، چنان که گفته شد، همان‌گونه است که خواست معشوق بر آن بوده، همان‌گونه که پدرش، آدم، در تقدیر ازلی اش آن را انتخاب کرده است و «چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست»، حافظ جسورانه و با آگاهی، راه پدر را دنبال می‌کند:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۴۱۰)

در زمان دوری و در بینش اساطیری، رویدادها تکرار می‌شوند؛ البته این تکرار، مانع نوشتن نیست؛ زیرا بازآفرینی یک صورت نخستین و الگوی عالی است و در عین‌حال، رنگ‌وبوی زمان و مکان خود را دارد. این‌همانی^۱ حافظ با آدم بهشتی و گره زدن اکنون و شیراز به عهد ازل چشمگیر است. (نیکویی ۱۳۸۳: ۲۳۳)

در برخی دیگر از غزل‌های عرفانی خواجه، محور سخن حول آرزوی بازگشت، اندوه اسارت در قفس تنگ دنیا، و آرزوی رهایی از تخته‌بند تن می‌گردد.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۴۱۳)

این غزل، شرح قسمتی از رنج‌های غربت و جدایی روح عاشق از سرمنزل اصلی و معشوق خود است. در اینجا سخن از هجران است و دردهای آن. شاعر عالم خاک را چون قفسی می‌داند که سزاوار روح آسمانی او نیست. خبری از آرزو و شوق بهشت نیست و یا گله از مشکلات طریقت. شاعر از معشوق، عاشقانه یاد می‌کند و چنان «فضای سینه» اش از یاد «دوست» پر شده است که «فکر خویش» نیز در آن نمی‌گنجد چه رسد به یاد بهشت و «سیب بوستان» و «شهد و شیر» اش.

هرچند شاعر از این «عالم خاکی» رنجور و ملول است و از این رو، آن را به «دیر خراب‌آباد» تشبیه می‌کند، دوری از بهشت نیست که او را رنجور ساخته، بلکه در هوای کوی یار، نعمت‌های بهشتی را نیز از یاد برده است.

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۴۲۲)

همچنان‌که عطار، پیر نیشابور، نیز در *منطق‌الطیر*، طاووس را نماد طالبان بهشت می‌داند که در طلب نعمت‌های بهشتی از قرب یار بازمی‌مانند. (ر.ک: عطار نیشابوری ۱۳۸۵: ۱۱۲)

من که سر درنیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هرکس به قدر همت اوست
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۱۳۶)

حافظ، این انسان وارسته و آزاده، در برابر دو دنیا سر خم نمی‌کند. او با رسیدن به اوج مراتب بندگی و معرفت، خدا را پرستیدنی و زیبا یافته و بی‌هیچ تکلفی در جهت او در حرکت است. توشه راهش سینه‌ای است که گنجینه محبت او را در خود دارد.

گدای کوی تو از بهشت خلد مستغنی‌ست اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است
(همان: ۱۱۴)

در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی
(همان: ۵۰۶)

نگرش حافظ به بهشت و آرزوی بازگشت با منش و روش رندانه او مرز مشترک دارد. در نظر حافظ، انسان بودن برابر با رند بودن است. رند نه حیوان است که در لذات جسمانی غرق شود و نه فرشته. او از «هر دو عالم آزاد است.» هنگامی که از سدره‌نشین می‌زند، بر طبع خود نهیب می‌زند که این جهان عرصه جولان او نیست. این منزلگه ویران شایسته او نیست و با مرتبه بلند او سنخیتی ندارد:

بال بگشای و صغیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۵۲۴)

حافظا خلد برین خانه موروث من است
اندر این منزل ویران بنشینم چه کنم
(همان: ۴۱۸)

همچنان‌که پیشتر گفته شد، حافظ ارزش بهشت را نه در نعمات آن، بلکه در قرب یار می‌داند؛ از این رو، بارها تأکید می‌کند که وصال یار می‌طلبد نه نعمت بهشت.

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
(همان: ۳۴۰)

درحقیقت، «آن قوس صعودی نزولی روح در مباحث عرفانی بر مبنای تأویل آیه‌های قرآن در متن هستی‌شناسی حافظ نیز حضور دارد و از این رو است که هوای بازگشت از غربت جهان خاکی به وطن اصلی و عالم روحانی را در سر دارد.» (آشوری ۱۳۹۰: ۳۲۵)

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۳۳۴)

شهباز دست پادشهم این چه حالت است
کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم
(همان: ۴۱۲)

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فگنم
وندر این کار دل خویش به دریا فگنم
از دل تنگ گنه‌کار برآرم آهی
کاتش اندر گنه آدم و حوا فگنم
(همان: ۴۲۳)

این غزل با شرح جوش و خروش عاشقی دور از یار، جدا از اصل و وصل، آغاز می‌شود. آتش اشتیاق خرمن صبر شاعر را سوخته، اما آه دل سوخته او که دفع صد بلا بکند، فریادرس او است. هرچند از دوری یار در سوز و گداز است و به خطای آدم و حوا نام گناه می‌دهد، با اندکی دقت و تأمل می‌بینیم نگاه منفی به

این ماجرا ندارد. همین گناه و هبوط، آتش شوق و آه پر از فخر او را روشن کرده است؛ آهی که می‌تواند گناه آدم و حوا را محو کند. دغدغه شاعر، دوری از بهشت در جایگاه موطن اصلی نیست. غم او غم دوری از یار است و «مایه خوش‌دلی آنجاست که دلدار آنجاست.» در این غزل، گویی حالت قبض بر شاعر غالب شده است، برای رسیدن به یار و دیار، ناآرام و بی‌قرار، آه پرسوز برمی‌آورد و سیل اشک جاری می‌کند. با توجه به نشانه‌هایی درمی‌یابیم که شاعر مقیم کوی یار است. دغدغه او اندوه از هبوط در این عالم خاکی نیست؛ زیرا «هرجا که هست پرتو روی حبیب هست» و همه‌جا کوی یار. اگر غلبه گناه شور و سکون بر سالک را بتوانیم قبض و بسط عرفانی تلقی کنیم، در مورد حافظ بیشتر غلبه با بسط و وجد است تا قبض:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
(حافظ شیرازی ۱۳۸۸: ۲۵۶)

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا حاجت است
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
(همان: ۱۱۲)

نتیجه

نوستالژی و مؤلفه‌های آن را در شعر حافظ در سه بخش فردی، سیاسی-اجتماعی، و عرفانی می‌توان بررسی کرد. در بخش فردی، جلوه‌های دل‌تنگی و غم غربت در دوری از شیراز، وطن محبوب شاعر، و دوری از معشوق دیده می‌شود. اندوه مرگ عزیزان و حسرت جوانی و عمر از دست‌رفته از دیگر مسائلی است که در این بخش باید به آن توجه کرد.

در بخش سیاسی - اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی، حاکمیت حاکمان ظالم، رواج ریا و سلطه قشری‌گری و رسوخ آن در اقشار مهم اجتماع از جمله مسائلی است که موجبات تأثر و اندوه عمیق شاعر و یادکرد گذشته را فراهم کرده است. از آنجاکه حافظ بارها از زاهد و واعظ خیانت و پیمان‌شکنی دیده است، راهی جدا و نگرشی مجزا نسبت به ماجرای هبوط و تنعم بهشت و وصال یار برگزیده است؛ برای مثال در برابر واعظ که از بهشت و نعمات آن و هول قیامت و دوزخ سخن می‌گوید، بر پایه «اصل واکنش»، در نگرش به این بازگشت نه هوس بهشت دارد و نه هول و هراس از دوزخ. او با خاک کوی دوست به فردوس نمی‌نگرد و اگر دوست او را در دوزخ پسندد، نظر بر چشمه کوثر ندارد. به‌طور کلی، باید گفت نوستالژی در غزل حافظ غالباً سازنده و همراه با امید به آینده است نه بازدارنده و همراه با رکود و انفعال. شاعر در پی تجدید روزگار خوش پیشین است و می‌کوشد طرح «عالمی نو» و «آدمی نو» درافکند.

کتابنامه

- آشوری، داریوش. ۱۳۹۰. *عرفان و زندگی در شعر حافظ*. چ نهم. تهران: مرکز.
- استراوس، کلود لوی. ۱۳۷۶. *اسطوره و معنا*. ترجمه شهرام خسروی. چ دوم. تهران: مرکز.
- استعلامی، محمد. ۱۳۷۸. *حافظ به گفته حافظ*. تهران: نگاه.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۸. *تأمل در حافظ*. تهران: یزدان.
- . ۱۳۷۴. *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ*. تهران: یزدان.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۸۸. *گمشده لب دریا*. تهران: سخن.
- تادیه، ژان ایو. ۱۳۷۷. *نقد ادبی در سده بیستم*. ترجمه محمد رحیم احمدی. تصحیح و ویرایش علی بختیاری. تهران: سوره.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۸. *دیوان*. به سعی امیر هوشنگ ابتهاج (سایه). چ چهاردهم. تهران: کارنامه.

س ۱۲- ش ۴۴- پاییز ۹۵ _____ بررسی وجوه نوستالژی در شعر حافظ/ ۲۶۳

حجازی، بهجت‌السادات و اکبر کریمی. ۱۳۹۰. «گونه‌ای از نوستالژی عارفانه در مثنوی «مرداب‌ها و آب‌ها»». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب. س ۷. ش ۲۲.

دشتی، علی. ۱۳۶۴. کارنامه: نقشی از حافظ. تهران: اساطیر.

رحیمی، رضوان. ۱۳۸۱. «یادمان ازلی غربت و انعکاس آن در شعر حافظ». پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه خوارزمی.

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹. از کوچه زندان. تهران: امیرکبیر.

سه‌یر، رابرت و میشل لووی. ۱۳۸۳. «رمانتیسم و تفکر اجتماعی»، ترجمه یوسف اباذری. رمانتیسم (مجموعه مقالات). تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

سیدحسینی، رضا. ۱۳۶۶. مکتب‌های ادبی. ج ۱. تهران: نگاه.

شایگان‌فر، حمیدرضا. ۱۳۸۰. نقد ادبی. تهران: دستان.

شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳. انواع ادبی. تهران: فردوس.

صادقی، کبری. ۱۳۸۱. «بررسی نوستالژی و غم غربت در شعر عرفانی». پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمدبن ابراهیم. ۱۳۸۵. منطق‌الطیر. تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

کلاهیچیان، فاطمه. ۱۳۸۶. «نوستالژی در شعر کلاسیک عرفانی (حدیقه، مخزن‌الاسرار، منطق‌الطیر و مثنوی معنوی)». پایان‌نامه مقطع دکتری دانشگاه خوارزمی.

کراپ، الکساندر و دیگران. ۱۳۷۶. جهان اسطوره‌شناسی. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.

معین، محمد. ۱۳۷۵. حافظ شیرین‌سخن. به کوشش مهدخت معین. چ سوم. تهران: صدای معاصر.

نیکویی، علی‌رضا. ۱۳۸۳. «زمان و روایت در شعر حافظ»، حافظ‌پژوهی. دفتر هفتم. به کوشش جلیل سازگارنژاد. شیراز: مرکز حافظ‌شناسی.

References

- Āshouri, Daryoush. (2011/1390SH). *'Erfān o rendi dar she'r-e Hāfez*. 9th ed. Tehrān: Markaz.
- Attār Neyshābouri, Farid-oddin Mohammad ibn Ebrāhim. (2006/1385SH). *Mantegh-otteir*. Edition and introduction by Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Tehrān: Sokhan.
- Dashti, 'Ali. (1985/1384SH). *Kārnāmeḥ: naghshi az Hāfez*. Tehrān: Asātir.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad 'Ali. (1995/1374SH). *Mājerā-ye payān-nāpazir-e Hāfez*. Tehrān: Yazdān.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad 'Ali. (2009/1388SH). *Ta'ammol dar Hāfez*. Tehrān: Yazdān.
- Este'lāmi, Mohammad. (1999/1378SH). *Hāfez beh gofteh Hāfez*. Tehrān: Negāh.
- Hāfez Shirāzi, Shams-oddin Mohammad. (2009/1388SH). *Divān*. With the effort of Amir-houshang Ebtehāj (Sāyeh). 14th ed. Tehrān: Kārnāmeḥ.
- Hejāzi, Behjat-ossādāt and akbar Karimi. (2011/1390SH). "gouneh-i az nostālzhi-e 'ārefāneh dar masnavi (mordāb-hā o āb-hā)". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. Year 7. No. 22.
- Kolāhchiyān, Fātemeh. (2007/1386SH). "nostālzhi dar she'r-e ke; āsik-e 'erfāni (hadigheh, makhzan-olasrār, mantegh-otteir and masnavi ma'navi)". *Ph.D Dissertation of Khārazmi University*.
- Krapp, Aleksander and et.al. (1997/1376SH). *Jahān-e ostoureh-shenāsi (the world of mythology)*. Tr. by Jalāl Sattari. Tehrān: markez.
- Levi-Strauss, Claude. (1997/1376SH). *Ostoureh va ma'nā (myth and meaning)*. Tr. by Khosravi. Tehrān: Markaz.
- Sayere, Robert and et.al. (2004/1383SH). *Majmou'eh maghālāt-e romāntism (Ramanticism (A collecton of articles))*. Tr. by Morād Farhād-pour and et.al. Tehrān: Arqanoun.
- Mo'in, Mohammad. (1996/1375SH). *Hāfez-e shirin sokhan*. With the effort of Mahdokht Mo'in. 3rd ed. Tehrān: Sedā-ye Mo'āser.
- Nikoui, 'Ali Rezā. (2004/1383SH). "zamān o revāyat dar she'r-e Hāfez". *Hāfez-Pazhouhi*. Daftar-e haftom. With the effort of Jalil Svzgar-nezhād. Shiraz: Markaz-e Hāfez-shenāsi.
- Pournāmdāriyān, Taghi. (2009/1388SH). *Gom-shodeh lab-e daryā*. Tehrān: Sokhan.

Rahimi, Rezvān. (2002/1381SH). "yadmān-e azali-e qorbat va en'ekās-e ān dar she'r-e Hāfez". *The M.A Thesis of Khārazmi University*.

Sādeghi, Kobra. (2002/1381SH). "Barresi-e nostālzhi dar she'r-e 'erfāni". *M.A Thesis of Dezfoul Āzād University*.

Seyyed-hosseini, Rezā. (1987/1366SH). *Maktab-hā-ye adabi*. Vol 1. Tehrān: Negāh.

Shamisā, Sirous. (2004/1383SH). *Anvā'-e adabi*. Tehrān: Ferdows.

Shāyegān-far, Hamid Rezā. (2001/1380SH). *Naghd-e adabi*. Tehrān: Dastān.

Tadie, Jean-Yves. (1998/1377SH). *Naghd-e adabi dar sadeh bistom (La critique litteraire au xxe Siecle)*. Tr. by M. Rahim Ahmadi. Tehrān: Soureh.

Zarrinkoub, 'Abdol-hossein. (1990/1369SH). *Az Koucheh Rendān*. Tehrān: Amirkabir.